

تبیین دیدگاه‌های علمی در خصوص ملت

دکتر فرهاد حمزه*

احمد غم‌پرور**

احمد بزله***

چکیده :

ملت در قرآن به معنی "دین، شریعت و پیروان" است. عربها به جای "ملت" کلمه "امت" را بکار می‌برند. روشنفکران نیز گاهگاهی مرز بین مردم، قوم، خلق و ملت را در صحبت‌ها و نوشته‌های خود رعایت نمی‌کنند (مدنی، جلد ۲؛ ۱۳۷۹، ۳۳۷) این در حالی است که هر کدام از آنها از معنا و چارچوبی متفاوت برخوردارند، در میان مفاهیم فوق ملت بیشتر محل بحث و اختلاف نظر بوده است و دلیل آن پیوند ساختاری است که در تعریف ملت با درجه بلوغ سیاسی سکنه یک زیستگاه برقرار می‌سازند، این عامل سبب شده است که تعریف ملت از چارچوب علمی خود دور شده و به عاملی برای تعیین درجه بینش و توسعه سیاسی جوامع با اهداف سیاسی تبدیل گردد. از این رو پیکره تعریف ملت آغشته به دیدگاههای متفاوت است. نوشتار ذیل در پی آنست پرده‌های سیاسی در تعریف ملت را کنار زده و تعریف علمی از ملت را ارائه نماید.

واژگان کلیدی: سازه ناهمگن قومی، دولت - ملت، ملت

* هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

** کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی

*** کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۵

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱

ملت (Nation) گروهی است از مردم که احساس می کنند از دو جهت عینی و ذهنی به یکدیگر وابسته اند، عوامل عینی مانند زبان، دین، آداب و رسوم و میراث تاریخی و سرزمین مشترک و عوامل ذهنی مانند آگاهی افراد نسبت به این که آنان به یک ملت تعلق داشته و تمایل دارند تا تنها خود بر خود حکومت کنند و نه فرد دیگری و بالاخره اینکه در آینده سرنوشت مشترکی داشته باشند (میرحیدر؛ ۱۳۸۶، ۵۲). اما ماهیت حقوقی ملت سبب برداشتی سیاسی بخصوص در سازه‌های ناهمگن قومی مساله دار گردیده و منتج به تلاشهایی در زمینه محدود کردن تعریف ملت به چند شناسه یا تنها یک شناسه شده است.

دامنه وسعت تعریف ملت در سازه‌های ناهمگن قومی، به نوعی می‌تواند برونداد تعامل سازه حاکم با اقلیت‌های ملی چارچوب ارضی کشور را نشان دهد.

۲- بحث نظری

ملت به معنای اخص کلمه به مردمی گفته می‌شود که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و نه تنها دارای مشخصات مشترک از قبیل زبان، مذهب، آداب و رسوم و تاریخ می‌باشند، بلکه از نظر سیاسی هم دارای ایده‌های مشترک بوده و آماده تشکیل یک کشور هستند (میرحیدر؛ ۱۳۵۱، ۲۰۶) در واقع برخورداری از افتخارات مشترک در گذشته و خواست مشترک در زمان حال، کارهای بزرگی است که (انسانها) در کنار همدیگر انجام داده‌اند، و تمایل به انجام مجدد آن، شرط ضروری برای وجود ملت است (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۴۱) در این میان عنصر آگاهی نقش کلیدی در تداوم ملت‌ها ایفا می‌کند و اساساً آنها به وسیله "وجدان اخلاقی" و آگاهی به خود به عنوان یک ملت باز شناخته می‌شوند و در نهایت این آگاهی ملی به سرزمینی خاص ارجاع پیدا می‌کند و خودمختاری سیاسی و حق حاکمیت را می‌سازد (فصلنامه سیاست؛ ۱۳۸۶، ۲۵-۲۶) در واقع آگاهی ملت‌های یکی از محصولات قرن نوزدهم است. این مطلب از اهمیت درجه اول برخوردار است. ملت‌ها پیش از آن نیز وجود داشتند؛ آنها در واقع برای قرن‌ها وجود داشتند. اما تنها وجود داشتن، اهمیتی در حیات انسانی ندارد. آنچه که واقعا و در نهایت امر موضوعیت دارد، چیزی است که به صورت یک ایده دریافت شود، و به عنوان یک ایده دارای احساس شده و به صورت یک علت و انگیزه کنش در می‌آید. در دنیای کنش (ها) ایده‌های دریافت شده به تنهایی بسیار

مهیج هستند، و یک ملت قبل از آن که به صورت نیروی پویایی در آید باید یک ایده و نیز یک واقعیت باشد (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۸۲) از این رو عناصر سرزمین تاریخی، خاطره‌های تاریخی، اسطوره‌ها، فرهنگ عمومی، اقتصاد، دولت مختص به خود و ... اگرچه برای تثبیت پایه‌های ملت ضروری هستند اما فقدان آنها بدان معنی نیست که دیگر نمی‌توان از ملت سخن گفت، بلکه عنصر اصلی در این میان نیروی معنوی و اعتقاد سکنه زیستگاه معتقد به سرنوشت سیاسی مشترک است که سازه را به سمت هدف مورد نظر هدایت می‌کند.

۳- روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و با توجه به ماهیت موضوع مورد مطالعه، گردآوری داده‌ها و اطلاعات بر مبنای روش کتابخانه‌ای صورت پذیرفته و از منابع داخلی و خارجی مکتوب در این زمینه استفاده شده و در نهایت یافته‌های تحقیق به شیوه تحلیلی - توصیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

۴- یافته‌های تحقیق

۴-۱- تاریخچه پیدایش ملت

واژه ملت nation از ریشه لاتینی natio به معنای نیای مشترک و فعل nascere به معنای زاده شدن، زایش و تولد گرفته شده است (عالم، ۱۳۸۰، ۱۵۲). این دو واژه از زبان لاتین به سایر زبانهای اروپایی انتقال یافتند. در فرانسه کهن، nation به صورت nacion به کار می‌رفت که معادل خاندان، تبار، ریشه و نژاد بود (آشوری، ۱۲). این واژه در زبان آلمانی صورت natie استعمال می‌شد که در ابتدا معنای اصل و ریشه داشت ولی بتدریج در مفهوم مردم بکار رفت (هابزبام، ۱۳۸۱، ۲۸). در واقع معنای مشترک ابتدایی nation در اطلاق به مردم از حیث محل ولادت مشترک آنها است. معنای ضمنی آن این است که زادگاه، از طریق تاثیرات محیط در ژن، شالوده شکل "طبیعی" گردهمایی انسان را مشخص می‌کند، که همان قومیت است. "ملت اعضای گروه خود را دارای پیوند ژنتیک مشترکی می‌داند که اکثر اعضای آن خود را از نظر ژنتیکی مشابه و مرتبط با اکثر اعضای این گروه می‌دانند و این پیوند، آنان را یک گروه قومی می‌کند (Lalor, ۱۹۹۰, ۵۷).

تقسیم امپراتوری روم در سال ۳۹۵ م. تقسیم امپراتوری شارلمانی بر اساس عهدنامه وردن در سال ۸۴۳، تشکیل کلیساهای محلی در روسیه، فرانسه، انگلیس و گسترش مذهب پروتستان در اروپا، مقدمات پیدایش قلمروهای ملی را در اروپا فراهم ساخت. نخستین انقلاب سیاسی بزرگ اروپا که مفهوم جدیدی از ملت را رایج کرد، انقلاب ۱۶۸۸ م. انگلستان بود. پس از

آن در فرانسه هم معنای جدید ملت رایج شد. آکادمی فرانسه در سال ۱۶۹۴ م. مجموعه ساکنان یک کشور واحد را که تحت قوانین مشترک زندگی می‌کردند، ناسیون نامید. سرانجام با انقلاب فرانسه مفهوم مدرن ملت در ادبیات سیاسی اروپا گسترش یافت. در چارچوب این مفهوم جدید، ملت به مجموعه شهروندانی اطلاق می‌شد که دولت نماینده سیاسی برای اعمال حاکمیت آنها محسوب می‌شد. به این ترتیب میان مفهوم دولت، ملت، سرزمین و اراده مشترک مردم توازن برقرار شد (Woolf; ۱۹۸۲; ۱۰).

به طور کلی ملتها، در مفهوم کامل کلمه، نخست در سده هجدهم و نوزدهم در غرب و در مقام اجتماعاتی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی حکومت و بازاری ملی آنها را به یکدیگر می‌پیوست، پدید می‌آمدند. همینکه امپراتوری‌های استعماری سده‌های نوزده و بیستم در ممالک امریکای لاتین و آفریقای شمالی و حتی جاههایی چون حاره آفریقا^۱ که در آنها ملت وجود خارجی نداشت فرو ریختند، الگوی دولت - ملت^۲ اختیار شد. ناسیونالیسم گروه‌های اکثریت و تمایل او به تمرکز قدرت همه جا کم و بیش به سرکوب گروه‌های اقلیت منتهی شد، با این مشخصه بارز که کشورهای تازه استقلال یافته شیوه‌های حکومت‌های "مدرن" را به سهولتی بیش از تاکید آنها بر حقوق افراد به کار بستند (کنالد، ۱۳۷۲، ۳۲).

۴-۲- دیدگاه‌ها در مورد پیدایش ملت

ملت مفهومی است که نسبت به وجود و عدم وجود، تاریخچه پیدایش و نیز ویژگی‌ها و خصوصیات آن تفاوت نظر وجود دارد. برخی از صاحب نظران معتقدند که ملت نوعی اجتماع ذهنی یا تصویری است. چرا که اعضای آن نه چندان همدیگر را می‌شناسند، نه چندان هم دیگر را می‌بینند، اما بر این باورند که همگی عضو یک ملت واحد هستند (فصلنامه سیاست، ۱۳۸۷، ۷). به طور کلی در مورد پیدایش ملت دو مکتب مهم در اروپا بوجود آمدند:

۱- مکتب دیرینه‌گرایی^۳: طرفداران آن معتقد به ذاتی و طبیعی بودن ملتها بودند.

^۱ Tropical Africa

^۲ Nation – state

^۳ Primordialism

۲- مکتب ابزارگرایی^۴: پیروان آن معتقدند که شکل‌گیری مفهوم ملت نتیجه تسریع فرایند شهرنشینی، گسترش آموزش و پرورش و رسانه‌های همگانی است.

اسمیت به عنوان یکی از سردمداران دیدگاه ازلی انگارانه معتقد است که، ملت‌های جدید از آنچه که وی "اقوام" (Ethnies) می‌نامد، ظهور کرده‌اند، این کلمه برگرفته از معادل فرانسوی لغت "Ethnos" در زبان یونان باستان است. این گروه‌های فرهنگی بسیار پیش از ظهور ناسیونالیسم، به مثابه یک نیروی سیاسی وجود داشتند اما با ظهور عصر ناسیونالیسم، انگیزه نوین دستیابی به اقتدار ملی توانست در تلفیق با فرهنگ بسیار کهن "نمادنگاری و اسطوره‌های مردمی" ملت‌ها را به وجود آورد.

طبق نظر اسمیت، یک گروه نژادی با یک قوم، ممکن است به مردمی اطلاق شود که دارای اسطوره‌نیاکانی مشترک، خاطرات تاریخی مشترک، عناصر فرهنگی مشترک، وابستگی به قلمروی مشخص و حس همبستگی باشد (مویر؛ ۱۳۷۹، ۶۸). از این رو وی معتقد بود که بسیاری از ملت‌ها پیوندهایی با روزگار ماقبل مدرن دارند و در دوره‌های گذشته تاریخ، اجتماعات قومی شبیه به ملت‌ها وجود داشته‌اند. برای مثال یهودیان به مدتی بیش از ۲۰۰۰ سال، قوم متمایزی بوده‌اند. آنها در دوره‌های معینی در اجتماعاتی تجمع یافتند که بعضی از ویژگی‌های ملت را نشان می‌داد. اما فقط پس از جنگ جهانی دوم بود که همه این عناصر دور هم جمع شدند و به خدمت دولت - ملت اسرائیل درآمدند. (گیدنز؛ ۱۳۸۶، ۶۴۱-۶۴۰).

در این چارچوب ژرف استالین هم معتقد بود که، یک ملت عمدتاً یک اجتماع است، اجتماع معینی از مردم؛ این اجتماع نه قومی است و نه قبیلگی. به عبارت دیگر، ملت، اجتماعی نژادی و قبیلگی نیست، بلکه اجتماعی از مردم است که به طور تاریخی شکل گرفته‌اند. بدین ترتیب یک ملت توده‌ای بی‌زمینه و گذرا نیست، بلکه اجتماعی باثبات از مردم است.

اما هر اجتماع باثباتی، ملت را به وجود نمی‌آورد (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۴۳).

^۴ Instrumentalism

اندرسون در تفاوت دو دیدگاه می‌گوید: تئوری‌هایی که بر مبنای "طبیعی" بودن ملتها بنیان نهاده شده‌اند، درک مبحث را آسانتر می‌نماید، برای اینکه همه انواع گروه‌های انسانی که در چارچوب ملتهایی که از قدیم و ایام وجود داشته‌اند، را در بر می‌گیرد. اما تئوری‌هایی که از مدرن بودن ملت و ناسیونالیسم دفاع می‌کنند خود را از ریشه‌های متفاوت جوامع نژادی که به شیوه ملتها تغییر و بعدها ایجاد دولت - ملت نموده (یا بدان نایل نیامده‌اند) سکوت اختیار می‌کنند (Anderson: ۱۹۹۱: ۱۴). اما ملت، یک روح و یک اصل معنوی است. در واقع دو چیز، این روح و این اصل معنوی را تشکیل می‌دهند. یکی در گذشته و دیگری در زمان حال. یکی برخورداری از میراثی غنی و مشترک از خاطرات؛ دیگری رضایتی واقعی، تمایل به زندگی با هم، و خواست استمرار یافتن ارزش میراثی که همگی به طور مشترک آن را در اختیار دارند. ملت - حتی به عنوان فرد محصول نهایی دوره ای طولانی از کار، فداکاری و تعلق خاطر است (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۰).

۴-۳- تعاریف ملت

درباره ملت تعاریف متعدد و مختلفی ارائه شده است که هر یک از آنها بخشی از حقایق را بیان می‌کنند. علت را باید در آن بدانیم که در تعریف ملت دو منظر و رویکرد اساسی وجود دارد: رویکرد جامعه شناختی - تاریخی و رویکرد سیاسی. در رویکرد جامعه شناختی - تاریخی به ابعاد فرهنگی و اجتماعی ملت توجه می‌شود. اهم این ابعاد عبارتند از: فرهنگ، اعتقادات، ارزش‌ها، اساطیر، زبان، نمادها و آداب و رسوم ... که این مولفه‌ها حاصل یک فرایند تاریخی طولانی در یک سرزمین معین خواهند بود (فصلنامه سیاست، ۱۳۸۷، ۸).

در رویکرد دوم، ملت یک مجموعه سیاسی است؛ بدین معنی که طی یک فرایند مبارزاتی سیاسی بین‌الملل یا دول شکل گرفته و دارای ساختار سیاسی واحدی در سرزمینی معین شده است. این ساختار قدرت به چندین شیوه امکان تحقق دارد: گونه نخست، این است که یک ملت فرهنگی به علت همانندی و هماهنگی ناشی از اشتراک ذهنی در فرایند تاریخی موفق به شکل‌دهی یک ساختار سیاسی مناسب گردد که این ساختار تامین کننده امنیت داخلی و استقلال خارجی آن در مقابل ملل دیگر باشد. این ملت را می‌توان یک مجموعه سیاسی از انسانها دانست که براساس اشتراکات قومی، زبانی، فرهنگی، سنتی، و سیاسی در درون مرزهای جغرافیایی تعریف شده خواسته و ناخواسته با یکدیگر زندگی می‌کنند (همان، ۸).

گونه دوم، آن است که ساختار سیاسی فاقد خاستگاه فرهنگی و تاریخی باشد بلکه مبتنی بر همبستگی و ساختار اقتصادی و یا مداخله خارجی است (همان، ۸-۹)

هی وود^۵ در تعریف ملت می‌گوید؛ عبارت است از موجودیت‌های فرهنگی، مجموعه‌های از مردم که به واسطه ارزش‌ها و سنت‌های مشترک، به ویژه زبان و دین و تاریخ مشترک، با یکدیگر پیوند خورده‌اند و معمولاً منطقه جغرافیایی واحدی را اشغال می‌کنند. (Heywood: ۱۹۹۸: ۲۷۸) حافظ‌نیا هم ملت را مجموعه‌ای از افراد ساکن در فضای جغرافیایی مشخص و محدود از حیث سیاسی می‌داند که بر اساس عوامل و خصیصه‌هایی نظیر تبار، تاریخ، فرهنگ، دین، مذهب، سرزمین، قومیت، زبان و... نسبت به یکدیگر احساس همبستگی و همانندی می‌کنند و خود را متعلق به یک هویت می‌دانند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱، ۱۱۱). این در حالی است که اندرسون ملت را یک جامعه فرضی معرفی می‌کند و در تعریف آن می‌گوید: ملت جامعه‌ای فرضی و خیالی است، زیرا اعضای آن حتی در سطوح کوچک نیز بیشتر هم وطنان خود را نمی‌شناسند، آنها همدیگر را ندیده و یا حتی چیزی از هم نشنیده‌اند. با وجود این در ذهن هر کدام تصویری نمادین از پیوندهایشان وجود دارد.

از دیدگاه وی ملت در غیاب جامعه واقعی شکل می‌گیرد، جامعه نمادین تبلور خواسته‌ها و آرزوهای مشترک یک ملت است و می‌توان شبکه‌ای از خلاءهای عاطفی افراد را پر کند (Anderson; ۱۵-۱۶).

۴-۴- رابطه دولت و ملت

اکثر نویسندگان و کارشناسان درباره ناسیونالیسم این ایده را قبول دارند که به طریقی دولت و ملت با همدیگر اتصال داشته و تعریف یکی از آنها بر دیگری تلافی دارد. در حالی که پژوهشگری می‌گوید؛ دولت ضرورتی به ملت بودن ندارد. اما ملت باید دولت باشد. جامعه شناس ملت ممکن است به یک نتیجه کاملاً متفاوت رسیده فرایند جاری در دنیا را به

^۵ Heywood

سوی وضعیتی تفسیر کند که در آن هر دولت ملت نیز هست و وضعیت به سمت اینکه هر ملت یک دولت باشد (یعنی هدف ناسیونالیستهای لیبرال و انسان گرای قرن ۱۹) نیست (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۳۴۳) هابزباوم هم در این رابطه معتقد است که "ملی گرایی به لحاظ تحلیلی بر ملت مقدم است. این ملت‌ها نیستند که دولت و ملی‌گرایان را می‌سازند، بلکه این رابطه برعکس است (هابزباوم، ۱۳۸۲، ۲۰) اما "الی کدوری" منظر متفاوتی داشته و از مفهومی غیر دولتی از ملت و غیرملتی از دولت حمایت می‌کند. به نظر کدوری دولتها ضرورتی ندارند که ملت شوند و بسیاری از باثبات‌ترین دولتها و امپراتوریهای گذشته هرگز ملت نبودند... در حالی که امرسون جدایی دولت و ملت را نمی‌پذیرد، زیرا معتقد است ملتها یا دولتها را ایجاد می‌کند، جانشین دولتها شده یا همراه آن‌ها رشد می‌کنند. سی جی فردریش^۶ نیز با موضع امرسون همراه بوده و می‌گوید؛ دولت و ملت زمانی که در پیوند با هم نیستند ناقص هستند... ملتها خواستار وجود دولتها به عنوان دولت - ملتها ی زنده، در آرزوی دولت - ملت یا دولت - ملتها ی به یاد ماندنی هستند و هر دولت مدرن مشروعیت ناسیونالیسم را نیاز دارد، ناسیونالیسمی که به عنوان یک ملت موجود بوده یا در آرزوی ساختن یک ملت است (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۳۴۳) اگرچه ملت‌ها همواره در پی تشکیل دولت خود یا به اصطلاح دیگر دولت - ملت خود هستند اما بسیاری در این راه به دلایلی باز می‌مانند از این رو آیا محدود شدن تعریف ملت به وجود دولت علمی است؟

عنصر بسیار ویرانگر در این راستا در مطالعه ملی گرایی، تمایل به استخدام واژه ملت به عنوان جایگزینی برای واحد حقوقی سرزمینی (دولت) است. این که چگونه این شیوه شکل گرفت مشخص نیست، اگر چه به نظر می‌رسد که در اواخر قرن هفدهم به صورت شیوه ای نسبتاً شایع درآمد (همان: ۷۱). در این باره تئوری های انگلیسی و فرانسوی در مورد ملت معتقدند که: ملت بایستی دارای دولت خود باشد، در غیر این صورت ملت نیست. این دولت، دولتی مدرن است که از سه عنصر اصلی "دولت، ملت، سرزمین" تشکیل می‌شود. دولت مدرن، دولت ملی "Nation-State" گفته میشود (مدنی،

^۶ c.g.fredrich

جلد ۲؛ ۱۳۷۹، ۳۴۴) سازمان ملل هم در تعریف ملت، دولت بودن را شرط ملت بودن قرار می دهد و بدین ترتیب با درهم آمیختن مایوس کننده مفاهیم ملت و دولت، شاید چندان تعجب انگیز نباشد که ملی گرایی بیشتر به معنای هویت یافتن با یک دولت باشد تا وفاداری به یک ملت (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۷۴).

برای رهبران آفریقایی نیز ارتباط بین دولت و ملت، یا در چارچوب خاص آفریقا ارتباط بین دولت و ملت طراحی شده بدیهی و روشن است. از این رو برای سکوتوره^۷ دولت مجموعه ساختارهای ارگانیک ملت است. در حالی که برای سنگور^۸ دولت جلوه ملت است، اصولاً وسیله ای است برای تحصیل ملت. مضافاً سنگور هشدار می دهد که تاریخ سیاسی به ما می آموزد که فقدان سازمان دولت نقطه ضعفی است که باعث گسیختگی مرگبار ملت می شود، اکثر رهبران آفریقایی با این عقیده موافقت (همان: ۳۴۴) اما چرا نبود سازمان دولت باعث گسیختگی مرگبار سازه کرد نشد و کردها بدون ساختار سیاسی مخصوص به خود (دولت) به درازای تاریخ به حیات خود ادامه داده را باید در جای دیگر جست.

برتون در کتاب قوم شناسی سیاسی از منظری متفاوت در این رابطه (مشروط بودن ملت به وجود دولت) می نویسد: در واقع مفهوم ملت در خود نوعی اسطوره سازی از مفهوم دولت دارد (هر دولتی یک ملت را نمایندگی می کند و هر ملتی در قالب یک دولت قابل مشاهده است) اما این استدلال که بدون دولت نمی توان سخن از ملت گفت و هر گروهی که فاقد دولت باشد، ملت هم نیست، ادعایی است که نیاز به اثبات دارد (برتون؛ ۱۳۸۷، ۴۱) به عنوان مثال آذری ها که در جمهوری آذربایجان ملت را تشکیل می دهند در حالی که در ایران با عنوان قوم از آنان یاد می شود.

میرحیدر هم در این رابطه می نویسد؛ جدای از سه نمونه ملت مقدم بر کشور (اسرائیل) و کشور مقدم بر ملت (انگلستان) و نمونه لهستان که تاریخ طولانی آن باعث بوجود آمدن ملت می شود که حتی بعد از تجزیه و اضمحلال آن کشور، باقی مانده، پایه ای برای بوجود آوردن کشور می گردد. ملت هایی هم وجود دارند که هنوز موفق به تشکیل یک دولت برای خود

^۷ Sekou Toure

^۸ Leopold Senghor

نشده‌اند ولی سعی دارند که به تشکیل یک دولت ملی بپردازند (میرحیدر، ۱۳۵۱؛ ۲۰۶) در نهایت اندرسون معتقد است که تشکیل جامعه نمادین ملت، پیش شرط تشکیل دولت - ملت مدرن است (Anderson; ۱۵-۱۶). از این رو تاکید بر مولفه دولت به عنوان تنها عامل در تشخیص ملت مدرن از جانب اروپائیان گرچه برخاسته از بطن جامعه بود، اما بازتاب آن در جامعه غیر اروپایی که سازه‌های ناهمگن جزء جدایی ناپذیر ساختار سرزمینی آن را تشکیل می‌داد، در اولین مرحله مسبب کاربست اقدامات ارتجاعی نژادپرستانه از جانب سازه حاکم و در مرحله بعد باعث تحریک اقلیت‌های ملی درون جوامع کثیرالمله گردید، که ظهور اختلافات و بحرانهای داخلی علی‌الخصوص در کشورهای کثیرالمله خاورمیانه (با وجود تاریخ همزیستی مسالمت‌آمیز سیاسی تشکیل‌دهندگان آن) برونداد نهایی آن بود.

۴-۵- تعریف ملت در دوره مدرن

در طی اوایل دوره مدرن معنای واژه ملت عوض شد: این واژه معنای زبان شناختی خود را از دست داد و تقریباً معنای صرفاً سیاسی به خود گرفت. داشتن حکومت جداگانه معیار ملت بودن شد، اگر چه دولت‌های مستقل کوچکتر عموماً ملت نامیده نمی‌شدند. واتل در اولین جمله رساله خود درباره حقوق بین‌المللی فرض می‌کند که دولت و ملت مترادفند. در واقع در قرن ۱۸ واژه ملت از قالب معنای فرهنگی و زبانی خود تهی شد. ملت صرفاً به معنای دولت از نقطه نظر حکومت شوندگان و نه حکومت‌کنندگان معنا گردید. لغت نامه آکادمی فرانسه در ۱۸۷۸ هنوز تعریف اولیه ملت را ارائه می‌دهد، "کل اشخاصی که در یک کشور به دنیا آمده و تبعه آن شده و در لوای یک حکومت زندگی می‌کنند" (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۳۶۰).

شاید یکی از دلایل ماهیت صرفاً سیاسی یافتن ملت را بتوان در گفته مویر یافت که می‌گوید: کلمه ملت نیز یک عمل سیاسی است زیرا به رسمیت شناختن وجود یک ملت در این دوران ملی‌گرایی، واقعا به معنای به رسمیت شناختن حق

استقلال آن ملت است (مویر؛ ۱۳۷۹، ۷۲) تعامل رهبران دولتهای نوپای آفریقایی برای نمونه با مسایل و مشکلات اقوام کشورهای خود که آنرا را "قبیله گرایی" می‌نامیدند و تحت عنوان توسعه و تقویت وحدت ملی با آن ویژگی های قومی و محلی مبارزه می‌کردند، را می‌توان در این چارچوب تعریف کرد (خوبروی پاک؛ ۱۳۸۰، ۴۳).

آنچه در کشور نیجریه (بیافرا) و رواندا گذشت نیز نمونه ای از این نوع رفتار با اقلیت ها بود. جنگ بیافرا و کشتار خونین آن هیچگاه در سازمان ملل مطرح نشد، حرص و آز کشورهای بزرگ به منابع طبیعی نیجریه یکی از دلایل عدم طرح موضوع بود. اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل چند روز پیش از شروع جنگ بیافرا اعلام کرده بود: سازمان ملل هرگز تجزیه یکی از دولتهای عضو خود را قبول نکرده و نخواهد کرد (همان: ۴۳) در نمونه دیگر، مردم اریتره پس از آنکه در طولانی ترین جنگ استعماری آفریقا (۱۹۶۱-۱۹۹۲) یعنی بیش تر از سی سال مبارزه چریکی توانستند سرانجام ارتش اتیوپی را شکست دهند، بلافاصله در یک همه پرسی در سال ۱۹۹۳ به استقلال خود رای دادند و از سوی سازمان ملل متحد نیز به رسمیت شناخته شدند. به این ترتیب شاهد پدید آمدن (تولد یافتن) و رسمیت یافتن ملتی جدید بودیم، ملتی که درست تا همین لحظه به رسمیت شناخته شدن، همچون بسیاری دیگر، تنها به عنوان مجموعه ای از اقوام محلی عقب افتاده، متعصب و زیر نفوذ تروریستهای بی قانون که نظم حکومت های محترم سازمان وحدت آفریقا را بر هم می‌زند، معرفی می‌شد (برتون؛ ۱۳۸۷، ۴۱) تفاوت در واکنش به رفتار اریتره‌ای ها قبل و بعد از تاسیس دولت بیانگر مرزبندی قراردادی - سیاسی در تعریف ملت بود. در این رابطه می‌توان از نمونه های دیگری نیز نام برد.

در نمونه نخست می‌توان به برداشتهای امپریالیستی از مفهوم دولت - بود، در هندوستان اشاره کرد که استقلال هندوستان را نیم سده به تعویق انداخت.

تا سال ۱۹۴۲ مرز بین امپراتوری و ملت - بود براساس رنگ پوست مشخص می‌گردید. همین که هندوستان در موقعیت پیوستن به باشگاه سفید کشورهای مشترک المنافع یعنی کانادا - استرالیا - نیوزیلند و آفریقای جنوبی قرار گرفت. مفهوم

سازی جالبی از آن تحت عنوان جامعه ای متکثر، بی ثبات، توسعه نیافته و بی امید صورت گرفت. در مضمون ترتیبات سیاسی تشکیل ملت - بود هندی، نوعی تفسیر آشکارا امپریالیستی مبنی بر قابلیت مردم هند برای نیل به همبستگی سیاسی "کامل و درست" وجود داشت. بحث قدیمی نژاد و "ذهن" در گفتمان مربوط به تشکیل ملت - بود هندی، شکل و ترکیب جدیدی پیدا کرده بود. با اعلام توانایی مردم هند برای رسیدن به مشارکت کامل سیاسی توسط بریتانیا، هندوستان از حالت سوژگی^۹ به ملت - بود از نوع درجه دوم آن تغییر جایگاه داد (بالمر و سولوموز؛ ۱۳۸۱، ۱۰۳).

همچنین ورود به محفل ملتها ممکن است با موافقت دولت قیم انجام گیرد، برای مثال فلسطین و دولت اسرائیل. اما در موارد استثنایی هم این ورود به صورتی اجباری و با تکیه بر قدرت یک دولت میانجی گر انجام می گیرد، همچون بنگلادش که با تکیه بر هندوستان از سرکوب نظامی پاکستان نجات یافت (برتون؛ ۱۳۸۷، ۴۲).

ماده بیست و دو پیمان نامه جامعه ملل که به عنوان بخشی از معاهده صلح و رسای در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ به امضا رسید، را می توان نمونه دیگری در این زمینه معرفی کرد. در آن ماده مقرر شده بود ملتهایی که در سرزمین امپراتوری عثمانی زندگی می کنند، موقتا به عنوان ملل مستقل شناخته شوند (ملا عمر عیسی؛ ۱۳۷۹، ۱۲۷) آنگونه که از آن استنباط می شود از فردای تشکیل جامعه ملل دولت و ملت یک مفهوم قراردادی - سیاسی هستند تا یک واقعیت جغرافیایی. به عنوان مثال کردستان عثمانی در اثر پیمان سور ۱۹۲۰ به مقام ملت نائل آمد و در سه سال بعد از آن از دولت مستقل خود برخوردار می گشت این در حالی است که اساس ملت بودن نیازمند مولفه هایی است که از جانب نیروهای معنوی نهفته در بطن جامعه هدایت شده و قبل از آنکه بر پهنه سرزمین خود را نمایان سازد باید در قلب مردم ایجاد شود.

در برابر ملت دولت های دست ساخت می توان از ملتهای بدون دولت سخن گفت، ملتهایی که برخوردار از تمام ویژگی های ملت بوده اما به دلیل موانع ایجاد شده (طبیعی یا مصنوعی) از تشکیل دولت باز مانده و امروزه به دلایل سیاسی در

^۹ Subject hood

چارچوب قوم تعریف گردیده‌اند. در این وضعیت (اقوام مشخص در بطن ملت‌های استقرار یافته که با نام ملت‌های بدون دولت از آنان یاد می‌شود) بسیاری از خصوصیات اصلی یک ملت دیده می‌شود، اما کسانی که این ملت را تشکیل می‌دهند فاقد اجماع سیاسی مستقل اند. جنبش‌های جدایی طلب مثل آنچه در چین و باسک دیده می‌شود، و همچنین جنبش‌های پرشمار دیگری که در سایر نقاط جهان وجود دارند - مانند کشمیر در شمال هندوستان (و کردها) به انگیزه تشکیل دولت خودمختار و خودگردان به مبارزه دست می‌زنند (گیدنز؛ ۱۳۸۶، ۶۴۱).

در موقعیت ملت‌های بدون دولت، دولت مرکزی مشغول سیاست ذوب و تحلیل و به وجود ملت‌های دیگر در خاک اهمیت نمی‌دهد... دولت آشکارا وجود ملت‌های دیگر در خاک خود را به رسمیت نمی‌شناسد، به همین دلیل این امکان وجود دارد که دولت مرکزی دیگر به خواست احزاب در زمینه مشارکتشان در حکومت بی‌توجهی نماید، اما دولت مرکزی، علی‌الخصوص زمامی که می‌خواهد خود را دموکراتیک نشان دهد، نیاز دارد به اینکه مقداری به حقوق اقلیت‌های ملی احترام بگذارد. دولت به هیچ عنوان آماده نیست (اصطلاح ملت را در این موارد به کار گیرد. چرا که این مساله یکپارچگی دولت همچنین دولت ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد، اسم بردن از اقلیت‌های ملی نیازمند بکارگیری اصطلاحات دیگری همچون، نواحی، اقلیت‌های نژادی، مردم، استان‌های برخوردار از اتونومی می‌باشد) (مونترات، ۲۰۰۳؛ ۲۸)

۶-۴- عوامل همبستگی ساز ملت

واژه ملت به آن دسته از مردم اطلاق می‌شود که یک سرزمین مشترک را اشغال کرده و خود را به علت دارا بودن خصوصیات مشترک از قبیل زبان، فرهنگ، تاریخ و مرام سیاسی متعلق به یکدیگر می‌دانند و برای حفظ این قبیل

ارزش‌هاست که یک ملت خواهان تشکیل یک واحد سیاسی می‌گردد (میرحیدر، ۱۳۵۱؛ ۲۰۵) هی وود^{۱۰} در زمینه ویژگی‌های فرهنگی ملت می‌گوید:

- زبان را معمولاً به عنوان نمایانترین نماد ملیت تعبیر کرده اند

- دین نیز یک عنصر دیگر ملت است

- ملت‌ها همچنین بر پایه یک حس قومیت یا وحدت نژادی بنا شده‌اند

اما قومیت همواره شالوده‌ای را برای هویت ملی فراهم نمی‌کند. (Heywood: ۱۹۹۸: ۲۷۸-۲۸۰). زبان مشترک، سرزمین مشترک، زندگی اقتصادی مشترک و یکپارچگی اقتصادی به همراه چهره خاص معنوی یک ملت و ساخت روانشناسانه ((سرشت (Character) ملی)) برای یک ناظر امری نامحسوس است، اما هنگامی که خود را در فرهنگی مجزا که مشترک در میان یک ملت است، جلوه گر می‌سازد، به صورت امری محسوس و غیر قابل انکار در می‌آید. لازم به گفتن نیست که "سرشت ملی" چیزی نیست که برای همیشه ثابت بماند؛ بلکه با تغییر شرایط زندگی، تعدیل می‌شود، اما از آن جا که در تمامی لحظات حضور دارد، تاثیر خود را بر سیماشناسی (Physiognomy) ملت بر جای می‌گذارد، از ویژگی‌های ملت هستند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۶). شناسه‌های (زبان، دین، تاریخ، فرهنگ و...) برای تشکیل ملت لازم ولی کافی نیستند بلکه واقعیت بخشیدن به ملت نیازمند "نیروی معنوی" و "آگاهی" سکنه زیستگاه می‌باشد.

مویر با تاکید بر مولفه‌های "احساس و آگاهی" در شناخت و تمایز ملت اینگونه از آن صحبت می‌کند؛ اگر ملت را به مردمی که میراث فرهنگی مشترک آنها را به هم پیوند می‌دهد [در نظر بگیریم]، این عبارت در حکم یک تعریف نمی‌باشد چرا که همین عبارت را در تعریف قبیله و یا طایفه نیز می‌توان به کار گرفت. برای تشکیل یک ملت نیاز به گروه‌های بسیار متعددی است که حد معینی از بلوغ سیاسی را کسب کرده باشند. عوامل فرهنگی وحدت بخش، شامل زبان، دین،

^{۱۰} Heywood

میراث تاریخی و سنت می شود لیکن نیازی نیست این عوامل عینی همیشه حضور داشته باشند (ملت آلمان دارای مذهب واحد نیست)... عوامل ذهنی مانند آگاهی افراد نسبت به این که آنان به یک ملت تعلق داشته و تمایل دارند تا تنها خود بر خود حکومت کنند و نه فرد دیگری، حائز اهمیت فراوانی است. از این رو، در تدوین تعریف کاربردی ملت، امرسون ملت را اینگونه توصیف می کند؛ گروهی از مردم که احساس می کنند از دو جهت به یکدیگر وابسته اند، این که آنان در عناصر بسیار مهمی از یک میراث مشترک سهیم بوده و این که در آینده، سرنوشت مشترکی دارند (مویر؛ ۱۳۷۹، ۷۰). قزاز در این باره می نویسد؛ تاریخ مشترک، فرهنگ و زبان مشترک، سرزمین مشترک به همراه وضعیت فیزیکی یکدست ویژگی هایی هستند که ملت را از لحاظ بیرونی بوجود می آورند و افراد را به واسطه آنها می توان شناخت، اما این عوامل به تنهایی باعث تشکیل ملت نمی شوند، چرا که عوامل فوق خصلتهای ذاتی بشمار می آیند و ما در ایجاد آنان هیچ نقشی نداشته ایم، آنچه که ما را تبدیل به ملت می کند، زمانی است که این مرحله ذاتی را به دست و آرزوی خودمان طی کنیم (قزاز؛ ۱۹۷۱، ۴۵).

۵- تجزیه و تحلیل

یک ملت، اجتماعی به لحاظ تاریخی تشکیل یافته و با ثبات از مردم است که بر اساس یک زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی، و ساخت روانشناسانه مشترکی که در یک فرهنگ مشترک تجلی می یابد، شکل گرفته اند... یک ملت، مانند هر پدیده تاریخی دیگر، در معرض قانون تحول قرار دارد و از تاریخ و آغاز و انجام برخوردار است... باید تاکید کرد که هیچ کدام از ویژگی های فوق به تنهایی برای تعریف ملت کافی نیستند (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۴۶).

دراسیدل و بلیک به شرح زیر از آن صحبت می کنند: ملت یک واحد اجتماعی است و به یک گروه وسیع از مردم که دارای فرهنگ مشترک اند - یعنی در یک یا دو عامل مهم فرهنگی مثل زبان، مذهب، نمادهای سیاسی، ارزشها و تجربه

تاریخی شریک‌اند - اطلاق می‌شود. گرچه معمولاً زبان، اساس تعریف ملت را تشکیل می‌دهد، ولی همیشه این گونه نیست، چون دولتهای ملی چند زبانه گرچه غیر عادی، ولی موجود هستند. از سوی دیگر، تکلم کنندگان به یک زبان ممکن است به ملت‌های گوناگون تعلق داشته باشند (درایسدل و بلیک؛ ۱۳۷۹، ۱۹۹-۱۹۸). در زبان عادی نیز، قبل از هر چیز ملت مساوی "مردمان یک دولت" یعنی مساوی عضویت در یک جامعه سیاسی خاص نیست. جوامع سیاسی متعددی گروه‌هایی را در بر می‌گیرند که قویاً بر استقلال "ملت" از سایر گروه‌ها تاکید دارند، یا از سوی دیگر، بخشهایی از یک گروه را در بر می‌گیرند که اعضای آن، این گروه را "ملتی" همگون اعلام می‌کنند. به علاوه، یک ملت مساوی اجتماعی که به یک زبان سخن می‌گویند نیست، و به نظر نمی‌رسد که زبان مشترک به طور مطلق برای یک "ملت" ضروری باشد (هاچینسون و اسمیت؛ ۱۳۸۶، ۴۸).

احساس همبستگی قومی هم به خودی خود یک "ملت" را به وجود نمی‌آورد. بدون شک، حتی روسهای سفید نیز در مواجهه با روسیه بزرگ پیوسته از احساس همبستگی قومی برخوردار بوده‌اند، با وجود این حتی در زمان حاضر نیز آنها به سختی می‌توانند مدعی برخورداری از ویژگیهای یک "ملت" مجزا باشند (همان، ۴۹). در نهایت رنان در رساله معروف خود "ملت چیست؟" با بررسی پنج نظریه‌ی معروف تشکیل ملت، به ترتیب آنها را رد می‌نماید.

۱- رنان با نظریه‌ی آلمانی نژاد مخالف بود که بیان می‌داشت با منسوخ شدن تقسیمات فئودالی، امپراطوری و ... اکنون تنها عنصر استوار نژاد هر قومی دایمی است و باید مبنای تشکیل ملت قرار گیرد. رنان نژاد را ناکافی برای تشکیل ملت دانست و بیان می‌داشت اساساً نژاد خالص و واحد مفهومی موهوم و نایاب می‌باشد.

۲- زبان نیز عنصر دیگری بود که عده‌ای آنرا بنیان ملت می‌دانستند، فیخته (۱۸۱۴-۱۷۶۲) معتقد بود افرادی که دارای زبان واحدی هستند یک ملت محسوب می‌شوند و جوهره ملت زبان مشترک است، رنان در رد مبنا قرار گرفتن زبان اظهار

می‌دارد که زبان ممکن است ما را به اتحاد فرا خواند اما مجبور به این کار نمی‌کند و می‌تواند فراتر از زبانی خاص و در اردوی پهناور بشریت استنشاق کرد.

۳- رنان دین را هم ناکافی برای تشکیل ملت می‌داند. چرا که دین و مذهب امری فردی شده و به وجدان هر کسی مربوط می‌شود.

۴- رنان بیان می‌دارد که اشتراک منافع و مصالح پیوندی محکم ایجاد می‌کند ولی برای ایجاد ملت کافی نیست چرا که ملت فراتر از منافع مادی امری عاطفی نیز هست.

۵- رنان اهمیت جغرافیا و سرزمین را به عنوان عنصری از ملت در می‌یابد، هرچند آنرا نیز ناکافی برای ملت سازی می‌داند. در پایان رنان ملت را مجموعه‌ای از عناصر ذکر شده با یادآوری گذشته و تلاش برای زیستن در کنار هم قلمداد می‌کند و بر رأی همگان جهت ادامه هستی ملت تاکید دارد (فصلنامه سیاست: ۱۳۸۶: ۲۴-۲۵).

ملت همبستگی شکوهمندی است که با احساس فداکاریهایی که یک شخص انجام داده است و دیگری نیز تمایل به انجام آن دارد، شکل می‌گیرد. ملت، گذشته‌ای را (مطلوب) می‌انگارد، و خود را مخصوصاً در زمان حاضر با کرداری محسوس احساس می‌کند و این کردار، تأیید و تمایل به استمرار آن زندگی اجتماعی است که به روشنی ابراز می‌شود (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۲) "اراده و خواست مشترک شهروندان برای تداوم حیات مستقلانه سیاسی و ادامه زندگی آزادانه در کنار یکدیگر، زیربنای شکل‌گیری ملت را تشکیل می‌دهد" و سایر ویژگی‌ها مانند مذهب، آداب و رسوم، تاریخ و حتی زبان مشترک، عوامل جانبی به شمار می‌روند (کریمی‌پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۱۸). در واقع تشکیل ملت قبل از وجود عناصر سازنده آن (آداب و رسوم، تاریخ، اقتصاد، سرزمین مشترک و...) نیازمند جنبه روحی، نیروی معنوی و اندیشه مردم است.

نژاد، زبان و فرهنگ، آداب و رسوم، عامل مذهب، سرزمین مشترک و عامل اقتصادی از عوامل مهم ملیت به شمار می‌روند و وجود آنها باعث همبستگی بیشتر بین افراد یک ملت می‌گردد ولی همیشه این عوامل در بین افراد همه ملتها موجود نیست و گذشته از این یک ملت نمی‌تواند صورت سیاسی پیدا کند مگر اینکه یک عامل مشترکی بطور مسلم بین افراد آن وجود داشته باشد و آن علاقه مردم است که خود را افراد آن ملت بدانند و بخواهند تحت یک حکومت مشترک بسر برند. پس مهمترین عامل ملیت خواهی خواست مردم است در تشکیل یک واحد متشکل سیاسی خواه این عامل با عوامل دیگر ملیت همراه باشد و یا نباشد. بدین ترتیب می‌توان گفت ملت فرانسه بعد از انقلاب سال ۱۷۸۹م در نتیجه خواست این مردم این کشور بوجود آمد و درست است که این مردم قبل از انقلاب وجود داشتند و عوامل همبستگی هم میان آنها موجود بود ولی ملت حقیقی فرانسه موقعی بوجود آمد که ذهن روشن شده مردم اهمیت این عوامل مشترک را دریافت (میرحیدر، ۱۳۵۱: ۲۱۱) بنابراین امروزه برخلاف سابق که پایه ملیت براساس عامل نژادی بود اساس ملیت بر روی نیروی عقیده و ایمان فردی گذاشته می‌شود و بجای عامل هم خونی عامل اشتراک عقیده و مرام مورد توجه است (همان: ۲۱۲).

این نیروی عقیده و باور معنوی منجر به احساس تمایز و جدایی با دیگران در سکنه زیستگاه گردیده و... گاهی به شکل‌گیری آرمان سیاسی در آنها منجر می‌شود. ژان گاتمن در این زمینه می‌گوید: "جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران و سربلند بودن از مضامین ویژه خود، از جلوه‌گری‌های ذاتی هر گروه انسانی است... برای جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا یک دره، یا یک زبان ویژه و یا یک مهارت خاص نیست، برای چنین هدفی یک منطقه اساساً نیازمند یک باور استوار بر اساس اعتقاد دینی، برخی دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌گری‌هایی از خاطرات سیاسی است و اغلب به آمیخته‌ای از این سه نیاز دارد... پابرجاترین واقعیت‌ها آنهایی هستند که مربوط به عالم روحانی می‌شود، نه آنهایی که در جهان مادی وجود دارد... و در حالی که تاریخ به ما نشان می‌دهد که واقعیت‌های روحانی تا چه

اندازه پا برجا است، جغرافیا نمایان می‌سازد که تقسیمات اصلی موجود در فضای در دسترس بشر آنهایی نیست که در پستی و بلندی‌های زمین یا در هر محیط گیاهی وجود دارد، بلکه آنهایی است که در اندیشه مردمان نقش بسته است" نیروی جمعی بر خاسته از این نیاز معنوی (روحانی) در یک گروه انسانی، برانگیزاننده تلاش برای ایجاد امنیت است) مجتهد زاده؛ ۱۳۸۶؛ ۱۴۷)

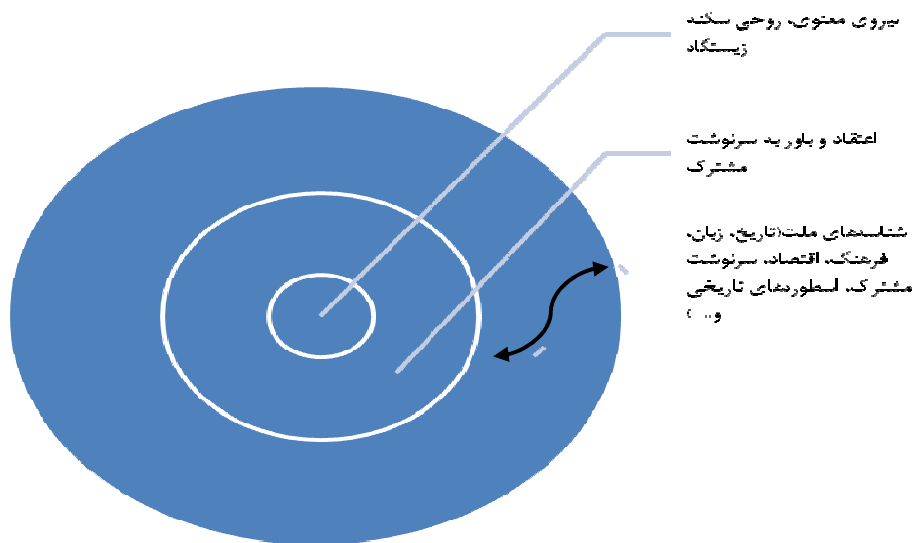
۶- نتیجه‌گیری

ملت از جمله مفاهیمی است که به دلیل جایگاه حقوقی‌اش، اغلب سعی شده تعریف آن به وجود شناسه یا یکی از شناسه‌های تشکیل دهنده اش محدود شود، که البته این در سازه‌های ناهمگن قومی بستگی به نوع تعامل فاعل (سازه حاکم) در سازه دارد.

سرزمین مشترک، زبان مشترک، اقتصاد، فرهنگ و آداب و رسوم مشترک، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک از جمله شناسه‌هایی هستند که در تعریف ملت اساس قرار گرفته و امروزه دولت بودن نیز شناسه‌ای است که عده‌ای در تعریف ملت لحاظ می‌دارند (اگرچه بر مستقل و وابسته بودن آن سوال وارد است).

محقق با توجه به مطالب ارائه شده به این نتیجه رسیده است که نیروی درونی تشکیل دهنده ملت در تعریف ملت از ارجحیت برخوردار است، این نیرو وقتی با مفهوم دولت همراه گردد، بار سیاسی به خود گرفته، هرچند ممکن است بار سیاسی گرفتن نیروی ملت عرضی یا طولی باشد، اما نکته مهم همان ماهیت نیرو است که در بطن سکنه زیستگاه وجود دارد.

در واقع در ملت صرف دارا بودن یا نبودن ویژگی‌های ملیت کفاف لازم برای تشکیل ملت نیست، بلکه این نیروی درونی سازه است که به وجود ویژگی‌ها معنا بخشیده و آنها را بسیج و در مسیر تشکیل ملت قرار می‌دهد. به طور کلی در کانون تعریف ملت نیروی معنوی، روحی سکنه زیستگاه قرار دارد.



ملت

مدل از نگارندگان

بنابراین می‌توان ملت را اینگونه تعریف کرد: نیروی معنوی، روحی سکنه یک زیستگاه، که با اعتقاد و باور به سرنوشت مشترک، سیاسی شده و در یک رابطه دو سویه به شناسه‌های زبان، تاریخ، فرهنگ و ... جهت بخشیده و قدرت گرفته و آنها را به سمت هدف مورد سکنه زیستگاه، هدایت می‌کند. در واقع این نیروی معنوی، روحی ساکنان یک زیستگاه نیروی محرکه و شرط اصلی در تعریف ملت به شمار می‌رود، که هدف تشکیل دولت دادن آن، هدفی است که تعدادی موفق به تاسیس آن شده اما تعدادی در این راه باز می‌مانند.

فهرست منابع

منابع فارسی

- آشوری، داریوش؛ " ملیت و قومیت ایران: از امپراتوری به دولت - ملت " ، ماهنامه ایران فردا، س ۳، شماره ۱۸

-بالمروجان سولوموز، مارتین، ۱۳۸۱، مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم؛ پرویز دلیر پور و سید محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده

مطالعات راهبردی

-برتون، رولان، ۱۳۸۷، قوم شناسی سیاسی؛ ناصر فکوهی، تهران، نشر نی، چاپ دوم

-حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۸۱، جغرافیای سیاسی ایران، تهران، سمت

-خوبروی پاک، محمد رضا، ۱۳۸۰؛ اقلیت ها، شیرازه، تهران

-درایسدل، آلاسداير و اچ بلیک، جرالده، ۱۳۷۰، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا؛ دره میر حیدر، تهران، وزارت امور خارجه

-کریمی پور، یدالله و محمدی، حمیدرضا؛ ۱۳۸۸، ژئوپولیتیک ناحیه‌گرایی و تقسیمات کشوری ایران، تهران، نشر انتخاب، چاپ اول

-گیدنز، آنتونی با همکاری کارن برد سال، ۱۳۸۶، جامعه شناسی؛ حسن چاوشیان، تهران، نشر نی

-عیسی، صالح ملا عمر، ۱۳۷۹، بحران آفرینی قدرتهای بزرگ در کردستان عراق؛ تهران، انتشارات توکلی

-عالم، عبدالرحمان؛ ۱۳۸۰، بیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی

-فصلنامه سیاست، زمستان ۱۳۸۶، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴

-فصلنامه سیاست، زمستان ۱۳۸۷، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۴

-میر حیدر، دره، ۱۳۸۶، مفاهیم بنیادی در جغرافیای سیاسی؛ انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول

-میرحیدر، دره؛ فروردین ۱۳۵۱، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، چاپ دوم

-مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی؛ دره میرحیدر و سید یحیی صفوی، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول

-هاچینسون، جان و اسمیت، آنتونی، ۱۳۸۶، ملی گرایی؛ مصطفی یونسی، علی مرشدی زاده، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی

-هابزبام، ای جی؛ ۱۳۸۲، ملت و ملی گرایی پس از ۱۷۸۰؛ جمشید احمدپور، تهران، نیکا

منابع کردی

-حسین مه ده نی، ره زبه ری ۱۳۷۹، کوردوستان و ئیستراتژی ده وله تان؛ چاپی نه وه ل، به رگی او ۲

-ره مزی قزاز، ۱۹۷۱، بزووته وه ی سیاسی و روشن بیری کورد له کوتایی چه رخی نوزده هه م دا ت ناوه راستی چه رخی بیست؛ چاپخانه ی ژین

سلیمانی

-گیبیرنا، موتسرات؛ ۲۰۰۳، نه ته وایه تی و ده و له تی نه ته وه یی، که مال ره شید شه ریف، مه کته بی بیر و هوشیاری (ی.ن.ک) سلیمانی

-Lalor, A., Nation in political Economy, Encyclopedia of political science.

-Political Ideologies: An Introduction: Andrew Heywood, 1998, Macmillan Press Ltd, Hampshire and London

-Anderson, B ; Imagined communities; Reflections on the origin and spread of nationalism; 3rd print, London: Verso.

-Woolf, Stuart; Nationalism in Europe 1815 to the present; London and New York: Routledge, 1982